

از آقاخان کرمانی تا تئودور هرتسل

یوسف عزیزی بنی طرف

نگاهی به مقوله نژادپرستی در ایران معاصر

این متن در واقع سخنرانی من در اتاق پالتاک، آذرتاک است که یکشنبه 13 نوامبر 2011 ایراد شد. "نژاد و نژادپرستی در ایران معاصر" نام آن برنامه بود که سخنران دیگرش، دوست آذربایجانی ام، دکتر علیرضا اصغرزاده استاد دانشگاه یورک کانادا بود. متن سخنرانی من چنین است:

تعریف نژاد و نژاد پرستی

معادل واژه "نژاد" در انگلیسی Race و در عربی "عرق" (با کسر حرف عین) است. در لغتنامه دهخدا به معنای "اصل" آمده است و معنای دیگری برای آن نوشته نشده. در لغتنامه عربی "المنجد" هم تعریف "اصل" و "ریشه" و "پیکر" را در برابر این کلمه قرار داده است. در دیکشنری آکسفورد که معتبرترین فرهنگ واژگان انگلیسی است تعریف مدرن تری از نژاد ارائه داده:

Each of the major divisions of humankind, having distinct physical characteristics

ترجمه: "هریک از بخش های عمده نوع بشر که دارای ویژگی های متمایز فیزیکی هستند". این معنا با تعریفی که به روش "فئوتیپ" از نژاد شده مطابقت دارد. در این روش افراد را از نظر ریخت و قیافه و اندام، رنگ پوست و مو و اندازه جمجمه سر و ... بررسی می کنند و از درون آن، گروه بندی هایی همچون سفید پوست، سیاه پوست، زرد پوست و سرخ پوست پدید می آید. در روش دوم که به روش "ژنوتیپ" معروف است، گروه های دارای ژن های مشترک، همنژاد به حساب می آیند. برخی این روش را دقیق ترین روش به شمار می آورند، اما می گویند اختلاط بین اقوام و ملل، این مفهوم را تضعیف کرده است. ضمناً آخرین تحقیقات علمی نیز برتری گروه خاصی را ثابت نکرده است.

روش سوم "ریشه های زبانشناختی" است. در این روش، گروه هایی که دارای ریشه زبانی واحد هستند همنژاد فرض می گردند مانند اشتقاقی زبان ها، ترکیبی زبان ها، التصاقی زبانها، تحلیلی زبانها و هجائی زبانها و ... مثل خانواده زبان های سامی که اشتقاقی است، نظیر عربی، عبری و آرامی. خانواده زبان های آلتای که التصاقی است همچون زبان های ترکی، ترکمنی و مغولی. و خانواده زبان های هند - اروپایی که ترکیبی است، نظیر فارسی، ارمنی، سانسکریت و ...

عده ای این تقسیم بندی خانواده های زبانی را مبنای تعریف نژاد قرار داده اند. و خانواده زبان های هند - اروپایی یا به قولی آریایی را یک نژاد قلمداد کرده اند. من در واقع تعریف اول یعنی روش "فئوتیپ" را بیشتر قبول دارم که بر اساس آن "نژاد" نه بر مبنای به اصطلاح ژنتیک یا خانواده زبانی بلکه بر اساس Morphology یا ریخت شناسی و وضع ظاهری انسان هاست. در این حالت، ترک ها، عرب ها و فارس ها، عمدتاً در مقوله نژاد سفید جای می گیرند و این روش طبقه بندی نژادی بر مبنای زبان را رد می کند. البته در میان عرب ها و بلوچ ها، شماری سیاه پوست و در میان فارس ها و ترک ها هم شماری زردپوست وجود دارند. اما در واقع چیزی به نام نژاد آریایی یا نژاد سامی یا نژاد ترک وجود ندارد و اینها ساخته و پرداخته ذهن نژادگرایان است.



تئودور هرتسل و میرزا آقاخان کرمانی

نژاد پرستی یا Racism به انگلیسی، و "العنصریه" به عربی، به اعمال و اعتقاداتی اطلاق می شود که از شان و اعتبار اشخاصی می کاهد که به نژاد یا دین یا ملیت دیگری وابسته اند. نیز این اصطلاح در توصیف کسانی به کار می رود که معتقدند، تعامل با سایر انسان ها باید بر اساس نژاد افراد باشد و رفتار و تعامل خوب باید محدود به گروه خاصی باشد و لا غیر. برده داری و برخورد سفیدپوستان نسبت به سیاه پوستان نخستین نمونه گسترده این امر است.

نژادپرستی همان تبعیض نژادی است که علیه گروهی از انسان ها و بر اساس ویژگی هایی صورت می گیرد که به حق یا ناحق به این انسان ها نسبت داده می شود. باورمندان به نژادپرستی معمولاً افرادی هستند که معتقدند بر گروه یا گروه هایی که نسبت به آنها دیدگاه نژادی دارند "برتر" هستند. نژادپرستی می تواند بر بسیاری از تفاوت های ادعایی همچون رنگ پوست، ملیت، زبان، اعتقادات، فرهنگ ها و آداب و رسوم متکی باشد.

پیدایش نژاد پرستی در ایران معاصر

درواقع اگر بخواهیم درباره روند تاریخی نژادپرستی نسبت به ملیت های غیرفارس در ایران صحبت کنیم یکی از عمده ترین نمودهای این پدیده، همانا راسیسم ضد عربی و ضد ترکی است که ریشه هایش به نهضت شعوبیه می رسد و ابوالقاسم فردوسی یکی از سردمداران آن بود. شاهنامه که مجموعه ای از اساطیر پیش نیست یکی از منابع عمده تغذیه نژادپرستی علیه عرب ها و ترک ها در ایران معاصر است. من در اینجا با توجه به مطالعاتم در زمینه عرب ستیزی عمدتاً در این حوزه سخن خواهم گفت.

در اوایل قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) جریانی در ادبیات فارسی به وجود آمد که از نهضت ضد عربی شعوبیه فراتر رفت و حتا نزد برخی، شکل عرب دوستی به خود گرفت. ما این را در اشعار ناصر خسرو بلخی به خوبی می بینیم. او یک دیوان شعر به عربی دارد که در دست نیست. به این شعر توجه کنید:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی/ یکی گشته با عنصری بُحتری را/ این فخر بس مرا که با هر دو زبان/ حکمت همی مرتب و دیوان کنم

ناصر خسرو حتا در برخی از شعرهایش آرزو می کرده که ایکاش عرب بوده است. در قرون بعدی ما به تدریج شاهد ادبیاتی عرفانی و انسانی هستیم. دیوان های شعر سعدی و مولوی و حافظ، اوج این گرایش ادبی را نشان می دهد. این امر تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) ادامه داشت.

این را بگویم که نخستین گرایش های ملی گرایانه در میان روشنفکران ایرانی با عرب ستیزی همراه بوده است. البته بعدها یعنی در دوره پهلوی، ترک ستیزی هم بخشی از این گرایش ها شد. به باور من علت تاخیر اینان در شمشیرکشی علیه ترک ها در ایران تا زمان به قدرت رسیدن رضا خان، چیرگی خاندان قاجار بر حاکمیت ایران بود که به هر حال ترک بودند و سازمان نظامی شان به زبان ترکی بود و حتا در دربار به ترکی سخن می گفتند.



نژادپرستی را متوقف کنید

نسل نخست پایه گزار ناسیونالیسم ایرانی فارس محور با دیدن تمدن غرب از عقب ماندگی خود شرمسار گردید و مفتون این تمدن شد و دشمن موهومی به نام عرب را مانع پیشرفت و ترقی ایران قلمداد کرد. این در حالی بود که در همان هنگام کشورهای عربی مستعمره عثمانی بودند و مملکت عربستان (خوزستان کنونی) با انبوهی از مردم عرب، بخشی از امپراتوری قاجار یا ممالک محروسه ایران بود. دو عامل اصلی این اندیشه ناسیونالیستی که از همان آغاز آغشته به میکرب عرب ستیزی و نژادپرستی بود، یکی مستشرقین (شرق شناسان) و دیگری پارسیان هند یا زردشتیان هند بودند. نقش اینان که پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی به هند کوچیدند مکمل نقش خاورشناسان است که سر نیزه خشم خود را در درجه اول به سوی عرب ها در ایران نشانه رفتند.

باستانگرایی یکی از ابعاد این تفکر است. باستانگرایان در واقع گذشته گرایی هستند که ایران قبل از اسلام را اتوپیای خود به شمار می آورند. باستانگرایان در گرایش های رمانتیک خود با سلفی های اسلامی تفاوت چندانی ندارند، چون سلفی ها نیز روزگار خلفای راشدین را اتوپیای خود به شمار می آورند و برای تحقق آن می جنگند. از این رو هر دو گروه باستانگرایان ایرانی و سلفی های اسلامی، گذشته های دور را تقدیس می کنند و از ایدئولوژی های رادیکال و حذفی در برابر تنوع دینی، سیاسی و قومی جوامع شان استفاده می کنند. گرچه دوران ما دوران دموکراسی و پلورالیسم است اما این دو گروه در برابر این پدیده مقاومت می کنند.

اندیشه های ناسیونالیسم افراطی فارس محور نخستین بار توسط محصلان و ماموران سیاسی که در نیمه اول قرن نوزدهم به اروپا رفتند به ایران آورده شد. یکی از اینان شخصی به نام حسینقلی یا حسینعلی آقاست. این را کنت دوگوبینو می گوید که سفیر فرانسه در ایران عهد فتحعلی شاه، شرق شناس و نظریه پرداز نابرابری های نژادی و برتری به اصطلاح نژاد آریایی بود. وی در کتاب "ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی" از حسینقلی با عنوان "آزاداندیش" یاد می کند.

دوگوبینو در این باره می نویسد: "یکی از شاگردان ایرانی به نام حسینقلی یا حسینعلی آقا در پاریس درس خوانده و حتی در انقلاب 1848م فرانسه شرکتی داشته و از تاریخ انقلاب بزرگ فرانسه و تحولات سیاسی و اجتماعی آن بهره گرفته بود. او تازیان را دشمن ایرانیان و ایران می دانست و ستایشگر آیین زرتشت بود. وی اعتقاد داشت که برای احیای زبان ملی باید همه لغت های عربی را از زبان فارسی بیرون ریخت. وی اشعاری می سرود که مورد پسند همفکرانش بود، به علاوه ترقی وطن و سعادت هموطنانش را در این می دید که به مذهب و عادات و رسوم و فلسفه بسیار قدیمی و اجدادی برگردند."

این را فریدون آدمیت در کتاب "اندیشه های آقاخان کرمانی" نقل کرده است.

به قول رضا بیگدلو مولف کتاب "باستانگرایی در ایران"، "میرزا آقاخان کرمانی از نمایندگان افراطی و دو آتش ناسیونالیسم شوونیستی و باستانگرایی محسوب می شود". بیگدلو می افزاید: "هرگاه [آقاخان کرمانی] درباره اعراب بحث می کند چنان احساس خشم و نفرت بر وی غالب می شود که دید علمی تاریخی خود را درباره مسائل و علل حوادث به کنار گذاشته و با خشم و نفرتی بیش از آخوندزاده بر آنان تاخته و ایرانیان را به دوری و کنار گذاشتن آداب و رسوم و آیین آنها دعوت می کند".

به این سخنان راسیستی میرزا آقاخان کرمانی توجه کنید: "حیف از تو و افسوس بر تو [ای ایران] چه شد آن قدرت آسمانی و کجا رفت آن آیین و خوی بزرگواری؟ یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و لاغر میان،

موشخواران بی خانمان، شدید و بی ادب و خونخوار مثل حیوان بل پست تر، بر آن کاروان هستی تو تاختند". این را با واسطه از کتاب شارح افکار آقاخان یعنی فریدون آدمیت آورده ام.

البته آخوندزاده دوست و همروزگار آقاخان کرمانی نیز با وی در این زمینه هم عقیده بود. به نظر آخوندزاده، "نژاد" عامل پیوند دهنده ناسیونالیسم است و پیوسته بر این نکته تاکید می‌ورزید که ایرانی‌ها فرزندان پارسیان هستند و "بر ما تعصب پارسیان فرض است". وی در کتاب "مکتوبات کمال الدوله" از عرب‌ها با اوصاف "تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت" نام می‌برد. آخوند زاده در بسیاری از جاها به دین یهود هم می‌تازد.

آقاخان کرمانی، هرتسل ایران

تنودور هرتسل از بنیادگزاران اندیشه صهیونیستی به شمار می‌رود. وی در سال 1897 در کنگره سازمان جهانی صهیونیسم در شهر "بازل" سوئیس از "سرزمین بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین" سخن گفت. وی در واقع طراح کوچاندن یهودیان از کشورهای زادگاهشان به سرزمین فلسطین بود. همه ما از پیامدهای اشغال فلسطین و آواره کردن بومیان عرب این سرزمین آگاهیم. این تراژدی خونین با گذشت شش دهه از تاسیس دولت اسرائیل همچنان ادامه دارد. اما پیش از تنودور هرتسل، این میرزا آقاخان کرمانی بود که چنین خوابی را برای مردم عرب در ایران دید. او کتابی دارد به نام "رساله خرید عربستان" که از عهد پهلوی به بعد مورخان ایرانی نام این کتاب را به "رساله خرید خوزستان" تغییر دادند. اینان که حساسیت خاصی نسبت به واژه عربستان دارند، در واقع خیانت در امانت کردند، زیرا در عهد میرزا آقاخان کرمانی نام عربستان رایج بود و ذکری از خوزستان نبود.

یحیی دولت‌آبادی در کتاب "حیات یحیی" که خاطرات اوست درباره رساله خرید عربستان "آقاخان کرمانی چنین می‌گوید: "آقاخان در این کتاب پیشنهاد می‌کند که پارسیان هند [یعنی زردشتیان هند] قسمتی از زمین‌های ثروت خیز خوزستان را از دولت ایران بخرند و به ایران بازگردند و سد اهواز را بسته و در کنار شط کارون، شهری همانند کراچی و بمبئی دارای ثروت و سرشار از روح ایرانیت بنا سازند. این رساله به هندوستان رفته و مورد قبول پارسیان نیز قرار گرفت و در تعقیب این هدف، پارسیان وارد مذاکره با دربار ایران شدند که ناصرالدین شاه زیر بار این معامله نرفت و نتیجه لازم از این کار گرفته نشد".

در واقع سه عامل باعث شد تا اهل سیاست و اندیشه در تهران از دوره ناصرالدین شاه به بعد برنامه‌های متعددی را برای محو وجود مردم عرب در عربستان ایران تدارک ببینند که در سال 1925 با برانداختن حاکمیت ملی عرب‌ها بر سرزمین آباء و اجدادیشان به اوج خود رسید. یکم، نفت و ثروت‌های طبیعی، دوم نژادگرایی و سوم حاکمیت کاملاً خود مختار عرب‌ها بر اقلیم‌شان.

کسانی که با تاریخ صهیونیسم آشنایی دارند می‌دانند که یکی از شیوه‌های هرتسل و همفکرانش برای آواره کردن عرب‌های فلسطین و جایگزین کردن آنان با مهاجران یهودی از اروپا، پیشنهاد خرید فلسطین از سلطان عبدالحمید سلطان آن هنگام عثمانی بود. و البته سلطان عبدالحمید زیر بار طرح صهیونیست‌ها نرفت. در اینجا می‌بینیم که آقاخان کرمانی بیست سی سال قبل از تنودور هرتسل مساله خرید عربستان یا خوزستان را مطرح کرده بود و با توجه به این که کرمانی در استانبول می‌زیست بعید نیست که هرتسل طرح خود را برای تاسیس اسرائیل از آقاخان کرمانی گرفته باشد.

می‌دانیم که فریدون آدمیت لیبرال ناسیونالیست و باقر مومنی مارکسیست، شارحان اصلی اندیشه‌های آقاخان کرمانی و فتحعلی آخوندزاده هستند که با ستایش فوق‌العاده از اینان، خواسته یا ناخواسته به سود توتالیتراریسم قومی قلم زده‌اند. این دو بدون انتقاد از جنبه‌های فاشیستی اندیشه‌های آقاخان کرمانی، فتحعلی آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا، نقش بارزی در ترویج اندیشه‌های عرب‌ستیز و نژادگرایانه آنان داشته‌اند. نسل من - دست کم - این را به خاطر دارد.

طرح فاشیستی و ضد انسانی "خرید عربستان" آقاخان کرمانی که هموطنان عربمان را هدف قرار داده بود گرچه ظاهراً در دوره ناصرالدین شاه اجرا نشد اما با گسترش افکار تند ناسیونالیستی فارس محور در ایران به تدریج زمینه‌های لازم را پیدا کرد و بخشی از آن در اوایل دوره رضا شاه پهلوی به اجرا درآمد.

در سال 1304 شمسی و دقیقاً پس از سرنگونی شیخ خزعل، آخرین فرمانروای عرب اقلیم عربستان (خوزستان کنونی)، شماری از سرمایه‌داران و زمین‌خواران زردشتی از شهر یزد و از پارسیان هند، طرح میرزا آقاخان کرمانی را به رضا شاه یادآور شدند. "اردشیر جی" عامل درجه اول انگلیس در ایران آن زمان، واسطه این کار بود. وی از پارسیان هند و معرف رضا خان به سفارت انگلیس در تهران برای انجام کودتا علیه خاندان قاجار بود. از این رو، رضا شاه

سلطنت خود را مدیون اردشیر جی می دانست. ضمناً اردشیر جی پدر شاپور جی عامل اصلی کودتای 28 مرداد 32 است. این سرمایه داران و زمین خواران زردشتی غیر بومی پس از توافق با رضا شاه، زمین های مرغوب زراعی کشاورزان عرب در کرانه باختری رود کارون در شهر اهواز را به ثمن بخش خریدند. این منطقه که «سید عباس» نام داشت در روزگار محمد رضا پهلوی «کیان پارس» نام گرفت که هم اکنون از گران ترین و شیک ترین محله های شهر اهواز به شمار می رود. تا سه چهار سال پیش، هنوز میان شهرداری اهواز و شرکت های زردشتی مالک این زمین ها - که اغلب به مستغلات بدل شده اند - اختلاف وجود داشت و البته در مورد توسعه بلوار ساحلی شط کارون یا مسایلی از این دست.

اگر به مطبوعات زمان رضا شاه رجوع کنید می بینید که گرایش های نژادی و آریا پرستی نه تنها نزد این شاه بیسواد خودکامه و طرفدارانش، بلکه در میان مخالفان وی نظیر تقی ارانی ناسیونالیست (بعدها مارکسیست)، صادق هدایت ناسیونالیست و بزرگ علوی مارکسیست هم دیده می شد. من عکس هایی از آن دوره دیده ام که سایه بان های مغازه های تهران را منقش به صلیب شکسته هیتلری نشان می دهد. در واقع جز مردمان غیر فارس و اقلیتی از جامعه فارس زبان، دیگران با این افکار فاشیستی همراهی و همدلی نشان می دادند. در دوره آزادی احزاب هم شاهد رشد احزاب نژادگرایی مثل «سومکا»، «پان ایرانیست» و «ملت ایران» و نظایر آن بودیم. برخی از این ها مثل حزب پان ایرانیست از دوران شاه تاکنون با پشتیبانی هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، پاسدار نظام آپارتاید اند و برای رویارویی و مبارزه با مردم عرب در شهرهای عمده اقلیم عربستان ایران فعال اند. اینان را در آب نمک خوابانده اند تا در روز مبادا به جان مردم عرب بیاندازند؛ درست شبیه همان کاری که در دهه پنجاه میلادی با احزاب چپ در ایران کردند.

ساختن شهرک های یزد نو و اصفهان نو در منطقه حویزه در دوره محمدرضا پهلوی و کوچاندن یزدی ها و اصفهانی ها، ادامه همان طرح «خرید عربستان» آقاخان کرمانی است. البته این دو شهرک پس از انقلاب بهمن 57 توسط بومیان عرب دوباره به صاحبان اصلی شان بازگردانده شدند.

اما جمهوری اسلامی دست رضا شاه و محمد رضا شاه را در اجرای این گونه ایده های ضد عربی از پشت بست.

این رژیم پانصد هزار متر از زمین های کشاورزی دو سوی رودخانه کارون - از شوشتر تا محمره (خرمشهر) - را با زور از دست صاحبان اصلی اش یعنی روستاییان عرب گرفته است. این طرح «توسعه نیشکر کارون» نام دارد که در دوران شاه طراحی شده و در دوران جمهوری اسلامی توسط هاشمی رفسنجانی احیا شد و به رغم زیان دهی اقتصادی اش، با اصرار ایشان در دوره ریاست جمهوری اش به عنوان یک طرح سیاسی اجرا شد که به خانه خرابی هزاران روستایی عرب انجامید. به اینها اضافه کنید غصب هزاران هکتار از زمین های روستاییان عرب در دشت جفیر - میان حویزه و محمره (خرمشهر) - توسط شرکت رزمندگان وابسته به سپاه و بسیج و نیز زمین های روستاییان عرب در شمال شهر شوش و اعطای آن به افراد غیر بومی.

همین روستاییان طی دو دهه گذشته ساکن حلبی آبادهای اطراف شهرهای اهواز، عبادان و معشور (ماهشهر) شده اند. محله های فقیر و عرب نشین «لشکرآباد»، «رفیش آباد»، «گومیش آباد»، «کوت عبدالله»، «حصیرآباد»، «زویه»، «زرگان»، «دغاغله»، «سید خلف»، «ملاشیه»، «شیلنگ آباد» و چندین فقرآباد دیگر در شهر اهواز یعنی ششمین کلان شهر کشور، نشانگر سیاست های اقتصادی و توسعه فرهنگی مبتنی بر تبعیض نژادی رژیم های پهلوی و جمهوری اسلامی است. اکثریت تنگدست عرب مانند حلقه ای، مرکز ثروتمند غیر بومی شهرها را محاصره کرده اند. این کمربند فقر عربی یاد آور حلبی آبادهای سیاه پوستان در شهرهای بزرگ رودزیا (زیمبابوی فعلی) و آفریقای جنوبی در دوران حاکمیت رژیم های آپارتاید در آن کشورهاست. بی خود نیست که عکاس خبرگزاری مهر سال گذشته، گزارش تصویری خود را این گونه نام نهاده است «اینجا آفریقا نیست، اهواز است».

حال اگر اعدام و کشتار حدود هزار نفر از مردم عرب طی سی و سه سال پس از انقلاب و تبعیض های زبانی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را بر این سیاهه بیافزاییم ابعاد این آپارتاید دو چندان می شود.

در واقع اندیشه ورزان و سیاستگزاران جمهوری اسلامی ایران نیز میراث دار اندیشه های ضد عربی آقاخان کرمانی، فتحعلی آخوند زاده، محمود افشار، صادق هدایت، عبدالحسین زرین کوب، مهدی اخوان ثالث و دیگر عرب ستیزان و نژاد پرستان اند. به نظر من هر نویسنده یا شاعری حتماً اگر یک واژه علیه عرب ها مطلب نوشته باشد، گلوله ای را به قلب هموطن عرب خود شلیک کرده است و به نوعی شریک جرم جنایت هایی است که دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی طی این هشتاد و شش سال علیه مردم عرب روا داشته اند. بی گمان آقاخان کرمانی را می توان پدر عرب ستیزان و فاشیست های فارس محور تلقی کرد. اختلاف سردمداران جمهوری اسلامی ایران با اینان و نیز با احزاب

ناسیونالیست افراطی به سبب اندیشه های ضد اسلامی شان است وگرنه مخالفتی با اندیشه های ضد عربی شان ندارند، زیرا جمهوری اسلامی همان ایده ها را طابق النعل علیه مورد مردم عرب در ایران اجرا می کند.

فراموش نکنیم که بانیان مجله های کاوه و ایرانشهر در آلمان در دهه بیست و سی میلادی نقش مهمی در ترویج اندیشه های فاشیستی و طرح ایران تک زبان تک ملیتی بازی کردند. کمک های حزب نازی آلمان به ایران که زیر پوشش میهن پرستی و تجدد خواهی فعالیت می کردند بر هیچ کس پوشیده نیست. از دیدگاه سردمداران این دو نشریه، گویی تجدد و میهن پرستی باید به قیمت نادیده گرفتن و حذف زبان و فرهنگ و تاریخ نیمی از مردم ایران تحقق یابد. آن چه اکنون درو می کنیم پیامد آن افراطی گری هاست.

همان گونه که می بینید اندیشه ورزی راسیستی نسل اول و دوم اهل فکر و قلم باعث گردید تا اغلب روشنفکران فارس تحت تاثیر این گونه اندیشه ها قرار گیرند. طبق گفته پژوهشگرانی چون رضا بیگدلو و ماشاء الله آجودانی، از میان اهل قلم ایرانی، صادق هدایت بیشترین تاثیر را از اندیشه های فاشیستی و ضد عربی میرزا آقاخان کرمانی داشته است. این همان نویسنده ای است که پیشگام مدرنیسم ادبی در ایران قلمداد می شود و بسیاری از نویسندگان زیر تاثیر اندیشه و سبک ادبی وی قرار گرفته اند. شارحان افکار ایشان هم جز ستایش اندیشه هایش کمترین اشاره ای به اندیشه های راسیستی و ضد عربی اش نمی کنند، بلکه گاهی با این افکار همراهی نشان می دهند. البته در چند سال اخیر یکی دو مورد استثنایی پیدا شد که به نقد آثار نژادپرستانه اش پرداخته اند و ما این را به فال نیک می گیریم، اما هنوز با آن چه که باید انجام گیرد فرسنگ ها فاصله داریم. واقعیت این است که با این میراث سنگین نژادپرستی، ترک ستیزی و عرب ستیزی نمی توان به آینده دموکراسی در ایران امیدوار بود. اگر این میراث سیاه نقد نشود و ریشه های راسیسم در این مملکت ریشه کن نشود، آینده سیاهی در انتظار خواهد بود.

روانشناسی اجتماعی پدیده نژادپرستی

نژادپرستی در ایران به دو شکل آشکار و پنهان نمود می یابد. شکل آشکارش را در آثار مکتوب و در رسانه های فارسی زبان می خوانیم و می شنویم. نمود آن را هم اکنون در اغلب کتاب ها، تلویزیون ها، روزنامه ها، سایت ها و سایر رسانه های گروهی در داخل و خارج می بینیم. نژادپرستی پنهان، به آنگونه تفکر یا رفتار نژادپرستانه می گوئیم که شخص بدون اینکه خود بداند مرتکب فکر یا کنش نژادپرستانه می شود و این ناشی از رسوبات ذهنی است که گاه در ناخودآگاه شخص جای می گیرند. علی رغم اینکه حتی این شخص ممکن است ظاهراً مخالف نژادپرستی باشد. من در تجربه شخصی ام جنبه عرب ستیزی و ترک ستیزی این رفتار راسیستی را - هم به شکل آشکار و هم به شکل پنهانش - نزد بسیاری از روشنفکران ملیت غالب دیده ام. اینان فکر می کنند وقتی در سخنی یا مقاله ای به عرب ها دشنام می دهند یا تحقیرشان می کنند یا علیه ترک ها جوک می گویند، یک کار عادی انجام می دهند. البته شماری از آنان بر اثر سخنان یا آثار ضد نژادگرایی، دچار نوعی "آشنا زدایی" می شوند یا در واقع تلنگری به آنان زده می شود. مساله به این محدود نمی شود و گفتمان فاشیستی عرب ستیز، ترک ستیز و دگرستیز که توسط آقاخان کرمانی ها، آخوندزاده ها، رضاخان ها، محمود افشارها، هدایت ها، پور داوودها، زرین کوب ها و دیگر همفکرانشان پایه ریزی شد طی صد و پنجاه سال گذشته در میان نویسندگان و شاعران و سیاستمداران نسل های بعد جذب شد و به تدریج شکل توده ای به خود گرفت. ما این را به ویژه در میان لایه های طبقه متوسط جامعه فارس زبان برجسته تر می بینیم. و این سخن درستی است که می گویند عرب ستیزی در میان روشنفکران ایرانی یا ناشی از اسلام ستیزی روشنفکران سکولار یا برخاسته از سنی ستیزی روشنفکران مذهبی است. عرب ستیزی در برخی از شهرها و میان برخی از لایه های اجتماعی شدیدتر است. اصولاً این پدیده نژادپرستانه در استان ها و شهرهای غیر فارس یا وجود ندارد یا بسیار اندک است اما من این پدیده را در شهر تهران و همدان شدیدتر یافتم. پس از آن شهرهای اصفهان و کرمان قرار می گیرند. اما همه اینها در یک سو و عرب ستیزی در میان لایه هایی از اقلیت غیر عرب مقیم شهرهای اهواز و عبادان و معشور (ماهشهر) و دیگر شهرهای استان در سوی دیگر است. راسیسم در این جا شکلی ملموس و رو در رو دارد. یعنی بومیان عرب در اتوبوس و مدرسه و اداره و تاکسی و هتل و بیمارستان و در شرکت نفت و دادگاه و زندان و در هر جای دیگری که با غیر عرب ها تماس دارند معمولاً با آنان اصطکاک پیدا می کنند. و این ناشی از رفتار برتری جویانه و تحقیرآمیز اقلیت غیر عرب با عرب های بومی است که به هر حال حافظه تاریخی شان هنوز حاکمیت مستقل برخی از حاکمان آل مشعشع و شیخ سلمان کعبی و حاکمیت کاملاً خود مختار شیخ خزعل را فراموش نکرده است.

حاکمان ایران با تدریس و ترویج زبان و ادبیات و تاریخ ملت غالب، خلق عرب را از زبان و فرهنگ اش محروم کرده اند و این خلق را از گذشته و از تاریخ ادبیاتش قطع کرده اند. چیزی که این تراژدی را غیرقابل تحمل تر می سازد غارت ثروت نفتی و غیر نفتی اقلیم عربستان و تحمیل ادبیاتی سرشار از خود برتری بینی و نفرت از قوم عرب است. در دوران شاه برای عرب زدایی از این اقلیم اساساً عرب نشین، شهرک های فارس نشین چون یزد نو و اصفهان نو را می

ساختند و اکنون اسلامگرایان آریایی پرست شهرک های شیرین شهر و رامین شهر را می سازند تا هر چه بیشتر بافت جمعیت را به زیان مردم عرب تغییر دهند.

پس از تغییر نام استان و شهرها و اغلب روستاها از عربی به فارسی، اکنون در نامگذاری از نام هایی استفاده می کنند که مردم عرب نسبت به آنها حساسیت خاصی دارند مثل خیابان پورداوود (شخصیت ضد عرب دوره رضا شاه) در کوی انقلاب و شهرک زردشت در شمال غرب شهر اهواز.

حاکمیت تهران اکنون با بی توجهی نسبت به توفان های شن مستمر در اهواز و شهرهای تابعه و با استفاده از ابزارهایی چون ساختن سدهای فراوان بر روی شط کارون و خشکاندن آن و نیز سد سازی بیش از اندازه بر روی شط کرخه برای خشکاندن باتلاق هور العظیم، نوعی از گفتمان راسیستی را در عرصه محیط زیست به اجرا در می آورد.

مردم عرب حس می کنند که طی هشتاد سال گذشته از اوج عزت به حضيض ذلت افتاده اند و به غریبه هایی در وطن و در سرزمین آباء و اجدادی شان بدل شده اند. این احساس که با ترس از حاکمیت بی رحم دارای کینه های نژادی همراه است به کینه ای بدل شده که اگر راه خروجی مناسبی برای این احساسات پیدا نشود می تواند پیامدهای ویرانگری داشته باشد.

نتیجه گیری

در پایان پیشنهاداتی را مطرح می کنم. شماری از هموطنان عرب شما، نهادی به نام کانون مبارزه با نژادپرستی و عرب ستیزی تشکیل داده اند که هدفش از نامش پیداست. از دیگر خلق های ایران، به ویژه هموطنان ترک آذربایجانی که بیش از دیگران این پدیده شوم رنج می برند می خواهم که دست بالا بزنند و به این عرصه بپیوندند. نهاد خاص خود را تشکیل دهند و حتی می توان نوعی نهادهای هماهنگ تشکیل داد. در حقیقت جای ما در “کنگره جهانی مبارزه با نژادپرستی دوربان” خالی است که قرار است دهمین سالگردش در 22 سپتامبر امسال در نیویورک برگزار شود. نیز می دانیم در اغلب کشورهای غربی – به ویژه در آلمان و انگلستان – قوانین خاصی علیه نژادپرستی وجود دارد. بسیاری از رسانه های فارسی اعم از تلویزیون ها و سایت ها و نیز کتاب های حاوی اندیشه های نژادپرستانه – از نوعی که ذکرش رفت – مبلغ برتری جویی آریایی و عرب ستیزی و ترک ستیزی هستند که با استناد به قوانین این کشورها اعمال مجرمانه و نژادپرستانه به شمار می روند و قابل تعقیب اند. باید آستین بالا بزنیم و با کمک یکدیگر عملاً به مبارزه با این گفتمان فاشیستی برخیزیم.

با توجه به گسترش احساسات ناسیونالیستی و نژادگرایانه در میان افراد جامعه فارس زبان، و با توجه به واکنش ملیت های تحت ستم، آینده ایران، چندان روشن نیست. به گمان من بدون حل مساله عرب ستیزی در جامعه ایران نمی توان به برقراری دموکراسی واقعی در ایران امیدوار بود. در واقع حل این معضل، مقدمه و کلید واژه حل مقوله های ترک ستیزی و دیگر ستیزی در ایران است. اما حل این مساله بیش از هر چیز نیاز به پذیرش وجود چنین مشکلی دارد.

* یوسف عزیزی بنی طُرف دانش آموخته رشته مدیریت دانشگاه تهران است. او عضو هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران است. عزیزی به شغل روزنامه نگاری اشتغال دارد و به دو زبان عربی و فارسی قلم می زند و تاکنون 24 کتاب و صدها مقاله در مطبوعات عربی و فارسی منتشر کرده است. او عضو افتخاری انجمن قلم بریتانیا است و چند جایزه

بین المللی از جمله جایزه هلمن همت را دریافت کرده است.